

چه کسانی در شکل گیری شعر نو سهیم بودند؟

ناهید باقری – گلداسمید

nahid.goldschmid@chello.at

با آغاز جنبش مشروطیت در ایران، ساختار شعر فارسی نیز دستخوش دگرگونی هایی گردید. در محافل روشنفکری آن زمان، چالش میان هواخواهان نو آوری ادبی و سنت گرایان شروع شد. شاعرانی که نیاز به نوپردازی را حس کرده بودند، سروده های خود را در ساختاری نو عرضه نمودند. نیما یوشیج (علی اسفندیاری)، بنیان گذار و پدر شعر نو قلمداد شد و پیکره ی تازه در شعر، "نیمایی" نام گرفت. پیش از نیما، شاعرانی بودند که شکستن قالب ها را آزمودند از جمله جعفر خاмене ای، تقی رفعت، شمس کسمایی و ... ولی کسی در این زمینه به توانایی نیما نبود. شاعرانی که پیش از نیما در قالب نو می سرودند، هنوز برچگونگی قواعد و فلسفه ی این نوع سرودن آگاهی نداشتند. تنها تقی رفعت آگاهانه این کار را می کرد که او نیز خیلی زود خودکشی کرد. بنابر این نخستین شاعری که فلسفه ی شعر نو را مطرح کرد، آن را گسترش داد و سال ها برایش تلاش نمود، نیما بود. همیشه چنین بوده است. پیش از رودکی نیز شاعران بسیاری بودند که شعر می سرودند ولی چون او اصول شعر کهن را مطرح نمود و شعر بیشتری سرود، او را پدر شعر فارسی می نامند.

شمس جهان کسمایی، شاعره ای گم کرده دیوان



شمس جهان کسمایی در سال ۱۲۶۲ در یزد زاده شد. او در همین شهر با مردی به نام حسین ارباب زاده ازدواج کرد که تاجر چای بود. شمس به خاطر شغل همسرش، چند سالی را در روسیه زندگی کرد. ارباب زاده مردی روشنفکر و از انقلابیون صدر مشروطه بود. آن ها پس از بازگشت از روسیه به ایران در سال ۱۲۹۷، به همراه دو فرزند خود اکبر و صفا در تبریز اقامت گزیدند. شمس که آن زمان زبان های روسی و ترکی نیز می دانست، فعالیت های اجتماعی و ادبی خویش را آغاز کرد. وی مقاله هایی در مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ میلادی نوشت که بسیار تاثیرگذار بودند. پسر او - اکبر - که نقاش، شاعر و آشنا به زبان و ادبیات کشورهای دیگر بود، در واقعه ی گیلان به طرز فجیعی کشته شد.

ابوالقاسم لاهوتی در رثای اکبر سروده بود:

در فراق گل خود ای بلبل

نه فغان برکش و نه زاری کن

...

شمس جهان کسمایی در تبریز به همراه شاعران دیگری در نشریه "آزادستان" سروده هایش را به چاپ رساند. او زنی اندیشمند، پیشرو و بی پروا بود. در آن سال ها که بیشتر زنان سواد نداشتند، از نخستین کسانی بود که حقوق زن را مطرح کرد. کسمایی اگر چه هنوز شاعری قدرتمند نشده بود، ولی تلاش وی برای نوآوری در سروده هایش، ستودنی است. این تلاش ها همه پیش از زمانی بوده که نیما یوشیج (علی اسفندیاری) راهی را که او و همسنگران شعری اش آغاز کرده بودند، پی گرفت.

شمس پس از مرگ همسرش نخست به یزد رفت و پس از چندی به تهران نقل مکان نمود و در سال ۱۳۴۰ در تنهایی و گمنامی وفات یافت. آرامگاه او در گورستان وادی السلام شهر قم می باشد.

در اندک کتابهایی به این بانوی شاعر پرداخته شده است. تذکره نویسان دوره ی مشروطیت به شعر کهن و سنتی علاقمند بودند. آن ها شعر نو را به رسمیت نمی شناختند که بخواهند نامی از شمس بیاورند. چند سروده ی او که همان اوایل در نشریه آزادستان چاپ شد و در اوج جنگ های داخلی فراموش گشت، تاریخ ۱۲۹۹ را دارند.

کسمایی به سبب آشنایی و تاثیر پذیری از زبان و ادبیات ترکی و روسی شاعری نو اندیش و پیشگام بود. او با دیدگاهی نو هنر ابتکاری خود را جهت از بین بردن ضعف های شعر کلاسیک فارسی به کار گرفت. وی با آن که نتوانست آن چنان که باید هنر خود را شکل دهد، ولی در شکل گیری شعر نو فارسی سهیم است، زیرا هنر نو و ابتکاری، محصول تجربه های یک شاعر نیست، شرایط تاریخی، اجتماعی و جهان بینی شاعر به ضرورت دگرگونی کمک می کند تا هنری نو شکل بگیرد.

کسمایی با پی بردن به راز پایداری هنر در نو آوری، کوشید نخست در محتوا و سپس در صورت شعر دگرگونی ایجاد کند. در سروده های نخستین او که در قالب کلاسیک است، محتوی کهنه و کلیشه ای نیست، شاعر با بینشی خاص در پی نوعی آشنایی زدایی در زمینه ی محتوای شعر است. او زمانی که ساختار مرسوم و معمول شعر فارسی را کنار گذاشت، زبانش در بیان مطالب، تازه، رسا و گویا نبود، ولی به زبان عصر خود سخن می گفت. کسمایی در این شیوه نو، موضوعات تازه را در پیکره جدیدی به کار گرفت. او تفاوت فرهنگی ایران و عثمانی و روسیه را می دانست. شناختی درست از ادبیات کشور خود و جهان پیرامونش داشت. توجه او بیشتر در جهت ایجاد یک انفلاب ادبی برای از بین بردن رکودی بود که سال ها ادبیات ایران را از خلاقیت به دور نگاه داشته بود. متأسفانه کسمایی تجربیات خود را دنبال نکرد. به سبب گم شدن دیوانش، - به شیوه ی معمول، این پیش آمد ها تنها در باره ی زنان پیش می آید، رخداد های به ظاهر ساده ای چون گم شدن دیوان، پاره شدن و سوزانده شدن صفحات شعر و ... -! تنها اشعاری اندک از او به جا مانده است.

شمس جهان کسمایی شاید اگر میدان بیشتری برای عرضه ی درونمایه هایش می یافت، می توانست همپای شاعران - مرد - معاصر خود بدرخشد.

فلسفه ی امید

شمس جهان کسمایی

ما در این پنج روز نوبت خویش

چه بسا کشتزارها دیدیم

نیکبختانه خوشه ها چیدیم

که زجان کاشتند مردم پیش

زار عین گذشته ما بودیم

باز ما راست کشت آینده

گاه گیرنده گاه بخشنده

گاه مظلّم گهی درخشنده

گرچه جمعیم و گر پراکنده

در طبیعت که هست پاینده

گردمی محو، باز موجودیم

پرورش طبیعت

شمس جهان کسمایی

2 شهریور ۱۲۹۹

ز بسیاری آتش مهر و ناز و نوازش
از این شدت گرمی و روشنایی و تابش
گلستان فکرم
خراب و پریشان شد افسوس
چو گل های افسره افکار بکرم
صفا و طراوت ز کف داده گشتند مأیوس...
بلی، پای بر دامن و سر به زانو نشینم
که چون نیم وحشی گرفتار یک سرزمینم
نه یارای خیرم
نه نیروی شرم
نه تیر و نه تیغ بود نیست دندان تیزم
نه پای گریزم
از این روی دردست همجنس خود در فشارم
ز دنیا و از سلک دنیا پرستان کنارم
بر آنم که از دامن مادر مهربان سر بر آرم!

با بهره گیری از:

صبا تا نیما، یحیی آرین پور- زنان سخن ور-، علی اکبر مشیر سلیمی تاریخ تحلیلی شعر نو، شمس
لنگرودی، اندیشه نگاران زن در مشروطه

<http://www.mahnaaz.com>